

**اشاره:** نوشتار حاضر نقدی است از گئورگ رادباچ (George Rudebusch) بر کتاب تصویر نفس در قوه ناطقه: *An Image of the Soul in Speech: Plato and the Problem of Socrates* نوشته دیوید. ان. مک نیل (David N. McNeill) که در سال ۲۰۱۰ از سوی انتشارات پن استیت منتشر شده است. کتاب ماه فلسفه

در این کتاب مک نیل<sup>۱</sup> دو سؤال روان شناختی در مورد سقراط مطرح می‌کند:

۱. آیا دیالکتیک سقراط در جهت اعمال سلطه سیاسی است؟

۲. آیا زندگی مبتنی بر تجربه سقراطی برای بشر قابل تحمل است؟

بعد از معرفی چارچوب موضوع، پنج فصل بعدی کتاب نقل قول‌هایی را از گفتگوهای میان افراد بیان می‌کند: این گفتگوها سه فصل از کتاب جمهور اول و یک فصل از کتاب گریاس<sup>۲</sup> و پروتاگوراس<sup>۳</sup> را شامل می‌شود. چهار فصل آخر کتاب، دیدگاه افلاطون را در مورد EROS<sup>۴</sup> دیوانگی، زیبایی، روان شناسی و هستی شناسی بیان می‌کند.

برخی از استدلال‌های افلاطون به موضوعات روشنی تأکید دارند. خوانندگانی که موضوعات را به خوبی مطالعه کنند، دو راه برای تفسیر افلاطون دارند. یکی این که معتقد باشند افلاطون نمی‌توانست به خوبی تفسیر کند؛ و دوم این که افلاطون به دلیل داشتن مسلک سقراطی نمی‌توانست استدلال‌های بدی داشته باشد.

مک نیل به گروه بعدی تنزل می‌یابد. دانش سقراطی او نتایج سفسطه آمیزی به بار می‌آورد. با این حال او در مورد نتایج اندیشه سفسطه‌آمیز خود هیچ استدلالی نمی‌آورد. مک نیل اعتقاد دارد که قادر به تشخیص تمایز روش‌هایی که استدلال را به اشتباه می‌اندازند، - استنتاج‌های اثبات نشده‌ای که سقراط ما را به قبول آنها دعوت می‌کند و استنتاج‌های روشن او در کتاب هایش - است.

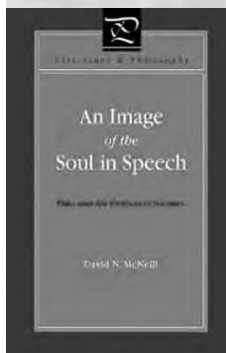
این کتاب دو نتیجه را در بر دارد:

۱. یکی از نتایج مطرح شده در این کتاب این است که دست‌یابی به روان شناسی اخلاقی سقراطی از طریق فلسفه سقراط کار عاقلانه‌ای نیست.

۲. نتیجه‌گیری ذکر شده در بالا کاملاً بر عکس استنتاجات روشن و واضح سقراط در گفتگوها است. برای اطمینان، سقراط در این صفحه از کتاب، مثل کتاب جمهور دوم، به طور روشن علیه عقل‌گرایان صحبت می‌کند و معتقد است مفهوم برابری<sup>۵</sup> (درستکاری<sup>۶</sup> یا عدالت<sup>۷</sup>) به معنای هم‌سازی بخش‌های عقلانیت، روح و میل در نفس است. هر کدام از این سه بخش

## نقدی بر تصویر نفس در قوه ناطقه: افلاطون و معمای سقراط

هما محمدی





مک نیل

**مک نیل**  
**موضوعات جالبی**  
**در مورد حرکت**  
**سقراط از ذهنیت**  
**به عینیت و**  
**استنتاج‌های**  
**عینی بیان می‌کند.**  
**اما این که پاسخ**  
**هایی برای این**  
**ایرادها وجود**  
**داشته باشد را**  
**رد می‌کند.**

که مردم در بخش عقلانی نفس دارند، آنها را به داشتن یک زندگی خوشبخت هدایت می‌کند. مک نیل در بحث سقراط برای این استنتاجات به دو مرحله تلاش ذهنی توجه می‌کند. ذهن ابتدا به استنتاجات ذهنی در مورد داشتن یک زندگی خوب می‌پردازد و سپس به استنتاجات عینی در این مورد مشغول می‌شود. مک نیل معتقد است بسیاری از ایرادها و معماهایی که فلسفه سقراط دارد، در مورد استدلال‌های او در این زمینه - البته استدلال‌های اثبات نشده و استنتاجات او - است و در همین جا مشکلات چندانی به وجود می‌آیند.

۱. عدم تلاش در جهت پی‌گیری کامل موضوع: کتاب جمهوری سوم، سه استدلال را در بر می‌گیرد. این استدلال‌ها در مورد این است که عقلانیت نفس‌های تربیت شده، زندگی مطلوب و خوشایندی برای صاحبانش به همراه می‌آورد. مک نیل تلاش می‌کند نشان دهد که استدلال دوم بی اعتبار است، اما بدون نشان دادن این که استدلال‌های دیگر نیز بی اعتبار هستند، نمی‌توان به استنتاج‌های او اطمینان کرد. کاستی و نقض این استنتاج‌ها به استدلال سه تایی در جمهوری نهم محدود نمی‌شود، بلکه در نوشته‌های دیگر افلاطون می‌توان استدلال‌های مکمل دیگری نیز یافت. به طور کلی به نظر می‌رسد مک نیل باید بی‌اعتباری همه استدلال‌ها برای استنتاج‌های مشابه را نشان دهد. اما او این کار را انجام نداده است.

۲. فراموشی (بی توجهی به بررسی متون مرتبط): مک نیل موضوعات جالبی در مورد حرکت سقراط از ذهنیت به عینیت و استنتاج‌های عینی بیان می‌کند. اما این که پاسخ‌هایی برای این ایرادها وجود داشته باشد را رد می‌کند. یک شیوه در جهت نشان دادن پاسخ‌ها این است که آثار منتشر شده و پاسخ‌های داده شده را مورد بررسی قرار دهیم. برای مثال جولیا آناس<sup>۱۲</sup> (در مقدمه کتاب جمهوری افلاطون) و سی دی سی ریو<sup>۱۳</sup> به ایرادات مشابه ایرادات مک نیل اشاره می‌کنند. - و هر دو پاسخ‌های هوشمندی به این ایرادات می‌دهند. - این که مک نیل در پاسخ به این ایرادها شکست می‌خورد و در عوض با پاسخ‌های هوشمندانه به این ایرادها هم مخالفت می‌کند، او را به اندیشمندی مسامحه کار تبدیل کرده است.

۳. اطمینان زیاد (در مورد نظرات خود): درحالی که ریو با اطمینان در مورد این که فرد محوری، ایرادات شکست می‌خورد قضاوت می‌کند، آناس با فروتنی می‌گوید که استدلال‌ها بیشتر از آنچه می‌گویند، قابل دفاع است. البته ممکن است که ریو و آناس در دفاع از استدلال‌ها در اشتباه باشند. اما روش مک نیل به صرف این که مدافعان استدلال‌ها در اشتباه هستند نیاز ندارد، بلکه معتقد است که اشتباه بودن این استدلال‌ها به قدری واضح است که حتی خوانندگان افلاطون تلاش برای بیان این استدلال‌های احمقانه را نوعی شوخی می‌دانند. به نظر می‌رسد که چنین ایجابی آشکار می‌کند که مک نیل در مورد توانایی‌اش برای نشان دادن حماقت گلوکن در پذیرش استنتاجات افلاطون مطمئن است.

در انسان تأثیر و سهم خود را در حکمرانی و اعمال حاکمیت بر نفس دارد. اما سقراط در عین حال که سهم هر سه بخش - عقل، روح و میل - را در شکل‌گیری نفس یکسان می‌داند، بر استدلال خود برای حمایت از عقل‌گرایان می‌گوید: «برتری کلی بشر عادل، خرد است.»

روش مک نیل در این کتاب معرفی استدلال‌های مخالف با این بحث است و سپس - به جای پرداختن به استنتاج‌های روشن و تأیید شده سقراط - برای استنتاج‌های اثبات نشده‌ای که سقراط تلاش می‌کند آن‌ها را اثبات کند، استدلال می‌آورد. هم اکنون چند مثال می‌آوریم:

۱. سقراط در کتاب اول جمهوری استدلالی از پولماروس<sup>۱۴</sup> می‌آورد. او می‌گوید: فن (صنعت) عدالت به همان اندازه فن دزدی است. عدالت برای حفظ چیزها از دزدی است. مک نیل با توجه به این نظر معتقد است افرادی که ادعا می‌کنند توافق سقراط و پولماروس روی این موضوع مشکوک است و سقراط صرفاً به او ارجاع داده است، اشتباه می‌کنند. او سپس به استنتاجات اثبات نشده‌ای چون ارتباط میان قصد انجام دادن کاری و انجام دادن آن - که سقراط برای روشن شدن آن تلاش می‌کند - می‌پردازد.

۲. برای خوانندگان افلاطونی مسلک نیچه<sup>۱۵</sup> در نظر گرفتن (بیان روش سقراط در جمهوری و این که اندیشه مرد باید مستقیم او را به سمت پایان خوب و بازسازی آنچه باعث شکست او شده است، ببرد) و قبول خود بیانگر سقراط در جمهوری، امری روشن است. به هر حال مک نیل دلایل بسیاری برای پرسیدن این مفروضات و ارائه دیدگاه‌های سقراط در این مورد دارد.

۳. بر طبق نظر مک نیل در بحث جمهوری سوم - سگ‌ها وجوه اشتراکی با فیلسوفان دارند - «یک شوخی است که باید به ما انگیزه دهد که در مورد تأثیر سقراط بر شکل‌گیری جنبش‌ها و هویت‌های متعدد سؤال کنیم.»

۴. برنارد ویلیام<sup>۱۶</sup> جمهوری افلاطون را به دلیل روان‌شناسی اخلاق و بحث اخلاق روشن‌فکری مندرج در آن، مورد نقد قرار داده است. در حالی که مک نیل اعتقاد دارد که «انتقادات ویلیام بیش از حد خلاصه تصاویر نهادهای اخلاقی است». مک نیل پیشنهاد می‌کند که در همین مباحث است که ما با این تناقضات روبه‌رو می‌شویم. بر طبق نظر مک نیل افلاطون از ما می‌خواهد که به این مشکلات توجه کنیم.

من به دلیل علاقه به استدلال در مورد استنتاجات اثبات نشده در متون افلاطون، خود را هم‌فکر و پیرو مک نیل می‌دانم، اما با این حال نقدهایی را به روش او دارم.

تفسیر مک نیل از جمهوری نهم تمثیلی است. در این مرحله سقراط از زبان گلوکن<sup>۱۷</sup> استدلال می‌کند که استنتاجات روشنی

۴. فقدان نیکوکاری (عدم تمایز گذاری): مک نیل در روش خود همسخن سقراط را احق می‌داند. اما او همسخنان سقراط را از یکدیگر جدا نمی‌کند و تمایزی میان مستمعین گفت و گوهای میان سقراط و گلوکن و خوانندگان آثار افلاطون - که توانایی خواندن را دارند و به خوبی می‌توانند تلاش سقراط را برای بیان استنتاج‌های روشن و مستدل ببینند - قائل نیست. بلکه او (مک نیل) در نشان دادن شخصیت منفی گلوکن افراط کرده و او را به

در چگونگی ادراک افلاطون در مورد فیلسوفان « ناشی می‌شود. این چالش از یک سو بین عاشقان یادگیری آکادمیک و از سوی دیگر علاقه‌مندان به خرد عملی (خردی که در نتیجه زندگی روزمره به دست می‌آید) است. آناس در بیان ایرادهایش معتقد است که نه تنها سقراط به طور جدی نمی‌خواهد استنتاج‌های روشنی داشته باشد، بلکه او به دنبال بیان استنتاج‌های اثبات نشده‌ای است که موجب ایجاد چالش میان تجربه زندگی آکادمیک و تجربه زندگی روزمره است. اما روش مک نیل استنتاج‌های کاربردی‌تری را در دیدگاه سقراط نشان می‌دهد. کاستی این روش این است که اگر بر اساس متن و آن چه برای خوانندگان رخ می‌دهد، استنتاج داشته باشیم، این استنتاج‌ها با مفروضات مؤلفان متن متفاوت خواهد بود. بنابراین روش مک نیل به جای ایراد تفاسیر شایسته در eisegesis ناتمام می‌ماند.

۶. خود انکاری: بر طبق روش مک نیل استدلال نامعتبر - همچنان که در هنگام بیان استدلال‌های مخالف نشان داده شد - ما را در تفسیر سقراط به عنوان کسی که به دنبال استنتاج‌های روشن نیست، یاری می‌کند. این روش به نظر می‌رسد نوعی از خودانکاری به دو طریق باشد. اگر استنتاج‌های روشن را به عنوان تفاسیر درست متن انکار کنیم، پس این یک استدلال قوی برای انکار استنتاج‌های اثبات نشده است، و مک نیل برای استنتاج‌های اثبات نشده سقراط هیچ گونه استدلالی نمی‌آورد. بر طبق این روش اگر قرائت مک نیل از متن را مورد توجه قرار دهیم، با انکار این قرائت مساوی است. به علاوه از آن جا که مک نیل استدلال‌های معتبری برای استنتاج‌های روشن نمی‌آورد، روش او انکار می‌کند که مک نیل به طور جدی استنتاج‌های روشن می‌آورد.

به دلیل همین کاستی‌ها در این کتاب و استنتاج‌های مندرج در آن است که من نمی‌توانم کتاب مک نیل را قبول کنم.

#### پی‌نوشت‌ها

1. McNeill.
2. *Gorgias*.
3. *Protagoras*.
۴. نامدارگونه عشق در افسانه‌های یونانی (برابر با cupid در افسانه‌های رومی).
5. dikaiosunē.
6. righteousness.
7. justice.
8. Polemarchus.
9. Nietzsche.
10. Bernard Williams.
11. Glaucon.
12. Julia Annas.
13. C. D. C. Reeve.



سقراط

یکی از نتایج مطرح شده در این کتاب آن است که دست‌یابی به روان‌شناسی اخلاقی سقراطی از طریق فلسفه سقراط کار عاقلانه‌ای نیست.

عنوان فردی عاشق خود و سادیست معرفی می‌کند. (۵) Eisegesis توجه به استنتاجات متنی: آناس هم مانند مک نیل در تحلیل استدلال‌های سقراط با مشکلاتی مواجه می‌شود. ایرادات او بیشتر مبنایی است. ایرادهای آناس از «چالش